

صیاد زنان

لرد بایرون شاعر بزرگ انگلیسی

زن را در آثار و افکار و ملهجات شاعران اثر های فراوانست و این اثر بصورت های گوناگون آشکار میشود. اثر زنان در اشعار فارسی بیشتر در غزلها و تغزلها مشهود است و حتی مثنوی سازانی چون فردوسی (رجوع کنید بمقدمه داستان رزم بیژن با گرازان) و نظامی (رجوع کنید ببیان اندوه وی در مرگ کنیزکی بنام آفاق که محبوب شاعر بزرگ بود) از این تأثیر عظیم برکنار نیستند.

در شرح احوال شاعران اروپائی این اثر عجیب را بصورتی بارز تر و آشکارتر میتوان مشاهده کرد. تأثیر زن در زندگی پوشکین و برانگیختن او بدوئلی که بمرگ وی انجامید از نظر کسی پوشیده نیست. احوال آلفرد درموسه شاعر معروف فرانسه و عشق او به ژرژ ساند زیبا و دلغریب و نویسنده و ادیب ولی پلهوس از آفتاب روشنتر است. لامارتین به عشقهای سوزان خویش چند بار اقرار کرده است و از همه آنها شدید تر عشقی است که بزنی موسوم بزولی و معروف بمادام شارل داشت و او را که منشاء الهام بسیاری از اشعار و آثار منشورش گشته در آثار خود الویر نامیده است و باز در زندگی تورکنف روسی و موباسان نویسنده فرانسوی آثار بینی از وجود زن می توان یافت.

این شاعران که گفته ایم همه بازبجه دست معاشق خودند و بسیاری از سخنان ایشان نتیجه و اثر بین عشقی است که بمعشوقگان خود داشتند اما عجب در آنست که شاعری شیفته و شیدا در اروپا هییابیم که در عین شیفتگی بمشق و زن با نظری عجیب مینگریست و او لرد بایرون شاعر معروف انگلیسی است.

جورج جوردن لرد بایرون بسال ۱۷۸۸ در لندن متولد شد. پدر او کاپتن

جان بایرون از اشراف انگلستان و مردی میندر و مسرف بود چنانکه در اندک مدتی

ثروت خود و زنش هارکیز کر هارتن و زن دوم خویش کاترین جوردن را بر باد داد و آنگاه از ترس طلبکاران به فرانسه گریخت و در شهر والاسین بدرود حیات گفت. این مرد از زن اولی خود دختری بنام اوکوستا و از زن دوم خود پسری بنام جرج داشت و این همانست که بعدها یکی از شاعران بزرگ جهان گشت. این پسر نیز بر هنوال پدر تربیت یافت و از کودکی باز هوای زنان درس او رخنه کرد.

نخستین کسی را که بایرون دوست داشت یکی از نزدیکان او بنام هاری دوف بود و این در ۹ سالگی اوست ولی اندکی بعد از دوستی او سر باز زد و به دختری دیگر از نزدیکان خود موسوم به مارگریت بارکر عشق ورزید. عشق او باین دختر تا درجه‌ای بود که اگر کسی بدو نزدیک میشد جرج با وی در می‌آویخت و غوغائی بر پا میکرد. نخستین اشعار بایرون در باب این دختر نگاشته شد و در آنها بنام مارگریت بارکر زیبا -طنین افکند.

اما بایرون با زنان بازی میکرد و عشق او بزن مانند سازی گریه با موش تنها برای التذاذات آنی بود و بر اساسی قرار نداشت چنانکه بایرون اندکی بعد از مارگریت برید و بزنی دیگر بنام هاری شاورت پیوست و این در ۱۵ سالگی او بود اما بدبختانه هاری ۱۷ سال داشت.

پس از چندی هاری بایرون را ترک گفت و بایرون نیز از او در عین غضب و سخط اعراض و او را بگرفتن انتقام و کشیدن کین تهدید کرد و حتی بر آن شد که از هر زنیکه قضا و قدر در کف او افکند انتقام گیرد و آزارش دهد و از این هنگام است که بایرون بصید زنان دست زد و بسیاری از آنانرا در دام خود افکند.

بایرون مردی زیبا و در جمال بنهایت بود و از چشمان او بقول هادام دو اشتال نویسنده معروف «آتشى كشنده جستن میکرد» و چنانکه هادام دو اشتاندال گفته است «کسی از مردان چشمی بزبانی چشمان بایرون نداشت»

زنانی که بعشق این شاعر زیبای ساحر گرفتار شدند و در این عشق رنجها کشیدند

بسیارند و احوال یکایک آنان را نمیتوان بیان کرد. اسامی بعضی از این زنان را در تصویری که از بایرون و معشوقگان او میبینید مشاهده میتوان کرد.

عجیب ترین عشق لرد بایرون عشق فطیح اوست با خواهر خود او گوستا بایرون که چنانکه دیده ایم از پدر با او یکی بوده است. این عشق از عشقهای فنگین تاریخ انسانیت است و از بدبختی یکی از شاعران بزرگ انگلیس بچنین عشق نامردانه ای دچار بود.

بایرون در بیست سالگی خود یعنی سال ۱۸۰۷ با اسپانیا رفت و در آنجا با زنان و دختران اسپانیا نامردمیها کرد و آنگاه با هدایای بسیاری که از معشوقگان متعدد خود در آنجا بدست آورده بود با انگلستان بازگشت.

یکی از زنانی که در دام عشق لرد بایرون گرفتار شد کارولین لمب است که بایرون را دیوانه وار دوست میداشت، این زن در عشق به بایرون آنچه را از بلایا و محن و مصائب که زنی تحمل میتواند کرد متحمل شد. این عاشق مسکین مجنون در جستجوی معشوق سنگدل هر جائی خود شبها در کوچه ها سرگردان و یاد برابر در ها و پنجره ها منتظر و چشم بردر بود تا مگر معشوق سنگدلش از خانه رقیب بایرون آید و بر او نظری بمهر افکند: ولی چون چشم بایرن بر او میافتاد ویرا به ناسزا از خود دور میکرد و یابا هشت و لگد بر زمین میانداخت و آزو میگذاشت. اما کارولین مسکین بر پای او میافتاد و بوسه ها بر آن میداد.

سرانجام خویشاوندان بایرون برای باز آوردن او از این راه مخوف بر آنش داشتند که تن باز در اوج در دهد و او بمواصلت با یکی از دختران ثروتمند شریف بنام آنابلا میلانک راضی شد. در این هنگام بایرون بیست و هفت سال و آنابلا بیست و سه سال داشت. این بار نیز بایرون دست از خشونت خود برداشت و با آنابلا سختی و درشتی رفتار کرد و در عین همسری با او از معاشرت و مباشرت با هیچ زنی سر باز نزد تا آخر کار پس از یکسال آنابلا از او دوری گردید و عزت اختیار کرد.

بایرون از این کار پشیمان شد و خواست تا زوجه خویش را بخانه باز آرد اما



در این تصویر لرد بایرون شاعر معروف انگلیسی با چند تن از معاشیق او دیده میشوند که عبارتند از :

ماری دوف - مارگریت بارکر - ماری شاورت - سارا صوفیا - جان فرسن
 کارولین لمب - ترزا جیتشویلی - اوگوستا بایرون - مارگریت کنی .

آنا بلا از قبول این کار سر باز زد و بایرون در تأثر از این حالت منظومه معروف و جاویدان خود را بنام « وداع » ساخت. زیبایی این منظومه بدرجه ایست که مادام داشتال می-گوید: « میخواستم زن بایرون باشم و از او جدا شوم تا مگر... بایرون این منظومه را بنام من بسازد! ». - در نتیجه این حرکات تا بهنجار و خاصه جدائی آنا بلا از لرد بایرون زبان طعن در این مرد بلم-هوس گشوده شد و انتقاد های سخت و زننده از او صورت گرفت و بایرون ناگزیر با بیاطلیا رفت و در آنجا بسرعت آنا بلا را که آنهمه از دوری او دردمند شده بود فراموش کرد بلکه ده ها زن را نیز دوست گرفت!

در این هنگام روزگار بر آن شد که انتقام آنهمه زنانرا از او بگیرد. پس دوزن را با او مصادف کرد یکی را برای آنکه مایه عذاب بایرون شود و دیگری را از آن روی که معنی عشق را دریابد. نخستین زن مارگریت کنی است که بایرون را دوست می داشت و شاعر نیز بدو عشق میورزید. اما این تنها زنیست که اسیر هوی و هوس بایرون نگشت و او را در آتش عشق خود سوزاند تا بجائیکه بایرون بیکی از دوستان خود چنین نگاشت « مارگریت کنی تنها زنی است که بر من چیرگی یافت! »

در این گیر و دار بایرون با « کنتس ترزا » زن کت جیتشیولی که مردی پیر بود مصادف گشت. « کنتس ترزا » زنی زیبا و در رقت عواطف و احساسات بیبدیل بود و در نخستین نگاه دلپاخته حقیقی بایرون گشت و در راه عشق او برسوائی و ترک شوهر و ثروت و لذا یذ و قصور باشکوه تن در داد اما خویشاوندان وی او را بازگشت نزد شوهر و ادار کردند و کونتس ترزا پس از این بازگشت بدردی صعب دچار شد. کنت پیر پس از ملاحظه این حال بکاری عجیب و باور ناکردنی دست زد. بدینمعنی که از بایرون خواست تا بخانه او آید و با وی نزد ترزا زندگی کند تا مگر وجود او اندکی از آلام آئزن بکاهد!

این زن آخرین کسی است که بایرون را دیوانه وار دوست داشت و نیز آخرین کسی است که عشق او در دل بی مهر و سنگین بایرون بر جای ماند و هیچگاه بیرون

فرفت و بایرون خود درباره او گفته است: « این تنها و آخرین زنیست که دوست داشته ام! »

اما عشق او به اوگوستا بایرون خواهر خود داستانی عجیب دارد که بر زبان نمیتوان آورد. حاصل این عشق برادر و خواهر بیکدیگر فرزندی است بنام «میدورا». بایرون فرزند دیگری از زن خود آنالاداشت و او دختری بود بنام «ایدا» که هنگام جنگ بایرون همراه استقلال طلبان یونان مرد. آنابلا بایرون را از مرگ فرزند خود آگاه کرد و این آگهی هنگامی بوی رسید که در یکی از شهرهای یونان بنام «موسولونزی» در بستر احتضار افتاده بود و همان روز یعنی در روز ۱۳ ژوئیه ۱۸۲۳ که سی و شش سال از عمر او گذشت بدرود جهان گفت.

مرگ بایرون در راه آزادی یونان و اعانت مظلوم در برابر ظالم مایه آن شد که بر سیئات اعمال او پرده فراموشی کشیده شود و نام او در عداد نیکمردان در آید اما بزرگترین دلیل تخلید نام وی آثار باهری است که از او بر جای مانده و تا تمدن بشر بر جایست فراموش نخواهد شد.

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع ایرانی
تطوره

تو چون طفلی و آسمانت چومهد
قضا گردش مهد را بسته عهد
جلا جل مه و آفتاب کند
وزین گردش آخر بخواب کند
فتحعلیخان ملک الشعراء - صبا